



1 کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود:

2 باطل اباطیل، جامعه می‌گوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است.

3 انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می‌کشد چه منفعت است؟

4 يك طبقه می‌روند و طبقه دیگر می‌آیند و زمین تا به ابد پایدار می‌ماند.

5 آفتاب طلوع می‌کند و آفتاب غروب می‌کند و به جایی که از آن طلوع نمود می‌شتابد.

6 باد بطرف جنوب می‌رود و بطرف شمال دور می‌زند؛ دوزنان دوزنان می‌رود و باد به مدارهای خود برمی‌گردد.

7 جمیع نهرها به دریا جاری می‌شود اما دریا پر نمی‌گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز برمی‌گردد.

8 همه چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی‌شود و گوش از شنیدن مملو نمی‌گردد.

9 آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.

10 آیا چیزی هست که درباره‌اش گفته شود بین این تازه است؟ در دهرهایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود.

11 ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

12 من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم،

13 و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می‌شود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی‌آدم داده است که به آن زحمت بکشند.

14 و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می‌شود، دیدم که اینک همه آنها بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

15 کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد.

16 در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛

17 و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است.

18 زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می‌افزاید.